



ISSN:2588-7033



## Rethinking Tabari's Narration of Zangian Movement: Narratology of the Battle of Sahib al-Zanj and al-Muwaffaq Billah Abbasi

Saeid Mousavi Siany<sup>a\*</sup>

<sup>a</sup> Assistant Professor, Department of History, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

### KEYWORDS

Zangian movement, Sahib al-Zanj, Al-muwaffaq Billah, Narratology, The discursal order of the 3<sup>rd</sup> century AH

Received: 14 April 2022;  
Accepted: 10 May 2022

Article type: Research Paper  
DOR: 20.1001.1.25887033.1401.6.1.6.8

### ABSTRACT

The constructive role of historical narratives in shaping the identity of Muslims has urged historians to the ideological employment of the events of Islamic history. The Zangian movement is one of those events that not only became the subject of ideological narration by Muslim historians, but also was discarded as an abnormal part from the discursal order of the Islamic world. Considering the damage that this narrative rejection has in our understanding of the nature of Islamic historiography and by using narratology and recognizing the discursal order of the third century, the author tried to rethink Tabari's account of the Zangian movement and investigated the role Tabari's theological perspectives played in shaping his narrative of the battle of Sahib al-Zanj and Al-Muwaffaq Billah Abbasi. The application of this method led us to the conclusion that the weakness of the Abbasid caliphate, Turkish domination of power relations, religious and social conflicts, and the formation of independent governments were the most important components of the discursal order that forced Tabari to introduce the Abbasid caliph as the foundation of Muslim unity and the return to its golden past. Thus, Tabari's traditionalist perspective and the application of techniques such as intervening narrator, elimination of Zangian's achievements, highlighting Al-Muwaffaq Billah's achievements, direct and value-judgmental description of Sahib al-Zanj's personality, and indirect and positive characterization of Al-Muwaffaq provided the ground for the consideration of Zangian movement as an abnormal event in the discursal order of the Islamic world.

\* Corresponding author.

E-mail address: saeid.mousavi.siany@scu.ac.ir

2022 Published by Arak University Press. All rights reserved.





## بازاندیشی روایت طبری از جنبش زنگیان؛ روایت‌شناسی نبرد صاحب‌الزنج و الموفق‌بالله

### عباسی

سعید موسوی سیانی<sup>الف</sup>

<sup>الف</sup> استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

واژگان کلیدی	چکیده
جنبش زنگیان، صاحب‌الزنج، الموفق‌بالله، روایت‌شناسی، نظم‌گفتمانی قرن سوم	نقش برسازنده‌ی روایت‌های تاریخی در صورت‌بندی هویت مسلمانان، مورخان را به طرح‌اندازی ایدئولوژیک از رویدادهای تاریخ اسلام واداشته است. جنبش زنگیان یکی از این رویدادها است که نه تنها موضوع روایت‌پردازی ایدئولوژیک مورخان مسلمان قرار گرفت، بلکه به منزله عنصری نابهنجار از فضای گفتمانی جهان اسلام طرد شد. نگارنده با عنایت به آسیبی که این طردکنندگی روایی در فهم ما از ماهیت تاریخ‌نگاری اسلامی دارد، درصدد بازاندیشی روایت طبری از جنبش زنگیان برآمد و به طرح این پرسش پرداخت که مؤلفه‌ها و چشم‌اندازهای کلامی طبری چه نقشی در صورت‌بندی روایت او از نبرد صاحب‌الزنج و الموفق‌بالله عباسی داشت؟ روایت‌شناسی و بازشناسی نظم‌گفتمانی قرن سوم راهبرد مقاله جهت پاسخ بدین پرسش است. کاربست روش مزبور ما را بدین نتیجه رهنمون می‌کند که تضعیف خلافت عباسی، تسلط ترکان بر مناسبات قدرت، کشمکش‌های مذهبی و اجتماعی و شکل‌گیری حکومت‌های گریز از مرکز مهم‌ترین مؤلفه‌های نظم‌گفتمانی قرن سوم بود که طبری را ملزم کرد تا با استناد به زاویه‌دید سنت‌گرایانه، خلافت عباسی را محور وحدت و بازگشت به گذشته طلایی اسلام معرفی نماید. بدین ترتیب چشم‌انداز سنت‌گرایانه طبری و کاربست تکنیک‌هایی همچون راوی مدخله‌گر، حذف دستاوردهای زنگیان، برجسته‌سازی دستاوردهای موفق، توصیف مستقیم و ارزش‌داورانه شخصیت صاحب‌الزنج و شخصیت‌پردازی غیرمستقیم و مثبت از الموفق، زمینه تلقی جنبش زنگیان به منزله رویدادی نابهنجار در فضای گفتمانی جهان اسلام را فراهم کرد.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۲۵	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۲۰	
مقاله علمی پژوهشی	

### مقدمه

اگر بپذیریم که برداشت جوامع از هویت خود برآیند روایت‌هایی است که مورخان از گذشته تاریخی آن جامعه ارائه می‌کنند، در آن صورت کارکرد روایت‌های تاریخی بیش از آنکه بازتاب زندگی عاملان تاریخی باشد، ابزاری برای برساخت هویت فرهنگی جامعه‌ی مورخان است. به بیانی دقیق‌تر، روایت‌های تاریخی با تعیین بخشیدن به فهم کارگزاران اجتماعی نقشی بازتابنده در صورت‌بندی نظم‌گفتمانی جامعه ایفا می‌کنند. این بازتابندگی<sup>۱</sup> در جوامع اسلامی برجسته‌تر است. چراکه حاکمیت سنت‌گرایی بر نظم‌گفتمانی جامعه، روایت‌های تاریخی را به منبعی ارزشمند در ترسیم سیمای سنت اسلامی و سیره «سلف صالح» تبدیل کرده است. بدین ترتیب بود که مورخان مسلمان روایت خود از هویت بهنجار اسلامی را صورت‌بندی کرده و به ارزیابی اخلاقی نیروهای

<sup>۱</sup>. Reflexivity

اجتماعی و رویدادهای تاریخی می‌پرداختند. با عطف‌نظر بدین مهم، می‌توان دگرگونی‌های صوری و محتوایی منابع تاریخ اسلام را بازتاب حقیقی دگرگونی‌های سیاسی، فرهنگی و بافتاری‌ای انگاشت که مورخان مسلمان در آن می‌زیستند (روزنتال، ۱۳۶۵: ۸۰). بر این اساس مورخان مسلمان تاریخ را ابزاری برای بیان آمال و آرزوهای خود انگاشته و تلاش می‌نمودند تا با کمک روایت‌های تاریخی نقشی برسازنده در کشمکش‌های اجتماعی ایفا کنند. ماحصل این ارزیابی اخلاقی مسلمان از رویدادها و نیروهای اجتماعی طرد جنبش‌ها و شخصیت‌هایی بود که امکان و قدرت بازنمایی خود را نداشتند. نگارنده بر این باور است که طرد جریان‌ها و شخصیت‌ها در تاریخ‌نگاری مسلمانان و بی‌توجهی به چگونگی شکل‌گیری روایت مسلط از هویت اسلامی آسیب‌های جبران‌ناپذیری به بار می‌آورد. بدین ترتیب نه به‌خوبی از عهده‌ی تبیین‌تطور و تحول تاریخ‌نگاری در اسلام برمی‌آیم و نه هویت اسلامی را از خطر اسطوره‌ها و تفکرات قالبی موجود در تواریخ اسلامی رهایی می‌بخشیم. جنبش زنگیان (۲۷۰-۲۵۵ ه.ق) یکی از این رویدادهای مهم تاریخی بود که متعلق خوانش ایدئولوژیک مورخان مسلمان قرار گرفت و از هویت اسلامی طرد شد.

به‌نظر می‌رسد آنچه مورخان مسلمان به‌خصوص سنت‌گرایان را به ارائه روایتی ارزش‌داورانه<sup>۲</sup> و کلامی از نبردهای صاحب‌الزنج واداشته، وقوع جنبش اجتماعی زنگیان در یکی از مهم‌ترین بزنگاه‌های تاریخ اسلام و نقش پررنگ زنگیان در وضعیت بحرانی خلافت عباسیان است. در این وضعیت تاریخی بود که خوانش مسلمانان از جنبش زنگیان صرفاً با استناد مورخان سنت‌گرای وابسته به خلافت عباسی و بدون دسترسی به روایتی نگاشته شده از سوی کارگزاران این جنبش صورت‌بندی شد. مورخان امروزی نیز به همین ترتیب و تحت تأثیر چشم‌انداز مورخان سنت‌گرای وابسته به خلافت عباسی خوانشی منفی از زنگیان ارائه می‌کنند. با عنایت به این ملاحظات است که نگارنده شالوده‌شکنی<sup>۳</sup> روایت مسلط از جنبش زنگیان را واجد اهمیت و ضرورت تاریخی انگاشته و درصد پرده‌برگرفتن از نقش مؤلفه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در صورت‌بندی روایت‌های تاریخی از نبردهای زنگیان برآمده است. در این راستا نگارنده به مطالعه موردی روایت تاریخی طبری از نبردهای زنگیان و عباسیان پرداخت. شاید این پرسش پیش بیاید که چرا بازاندیشی روایت طبری از جنبش زنگیان نسبت به روایت سایر مورخان اولویت دارد؟

در پاسخ بدین پرسش باید به سه نکته اشاره کرد. نخست آنکه جنبش زنگیان درست در زیست‌جهان<sup>۴</sup> طبری وقوع یافت و با توجه به تأثیر مستقیمی که بر جامعه اسلامی داشت نمی‌توانست محل توجه طبری و چشم‌انداز کلامی او قرار نگیرد. بی‌جهت نیست که خوانش ارزش‌داورانه طبری از این رویداد را به‌وضوح می‌توان احساس کرد. از سوی دیگر طبری از مورخان متقدم اسلامی است که تأثیر بسزایی در صورت‌بندی فهم مسلمانان از هویت تاریخی‌شان داشته و روایتش از نبردهای زنگیان در سایر آثار تاریخی بازتولید شده است. برای نمونه مورخانی نظیر ابن‌اثیر و ابن‌کثیر مفاهیم و پیرنگ طبری در بازنمایی جنبش زنگیان را بدون تغییر چندانی به‌کار برده‌اند؛ اما توجیه سوم نگارنده برای این گزینش، تأکیدی است که طبری بر عدم تأثیر پیش‌داوری‌های کلامی‌اش در ارائه روایت‌های تاریخی دارد. چنانکه در مقدمه تاریخ‌الرسول و الملوک می‌گوید: «در بیشتر مطالب این کتاب بر آثار و اخبار پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌السلام و سلف صالح تکیه داریم نه استنباط عقل و فکر که همه خبر از گذشته و حوادثی بوده که درک آن نه به استنباط عقل نتوان کرد» (طبری، ۱۳۷۵: ۳۵/۱). او با استناد به این استدلال نه‌تنها نقش مهمی در طرد روایت‌های بدیل ایفا کرده، بلکه جنبش زنگیان را در دایره امور نااندیشیده قرار داده است.

<sup>۲</sup>. Value judgment

<sup>۳</sup>. deconstruction

<sup>۴</sup>. The life- world

با عنایت به این ملاحظات بازنديشي<sup>۵</sup> روايت طبري از جنبش زنگيان در دستور کار مقاله حاضر قرار گرفت و نگارنده درصدد پاسخ بدین پرسش برآمد که مؤلفه‌های سیاسی اجتماعی و فرهنگی حاکم بر نظم گفتمانی قرن سوم و چشم‌انداز کلامی طبري چه تأثیری در صورت‌بندی روايت او از نبرد صاحب‌الزنج و موفق‌بالله عباسی داشت؟ پاسخ بدین پرسش کلیدی مستلزم آن است که پرتوی بر مؤلفه‌های سیاسی اجتماعی و فرهنگی قرن سوم هجری انداخته و با پرده برگرفتن از نقشی که بافتار تاریخی<sup>۶</sup> قرن سوم در تعیین چشم‌انداز معرفتی طبري ایفا کرد، ادعای او مبنی بر آنکه حضور فعالی در گزینش رویدادها و طرح‌اندازی<sup>۷</sup> روايت‌های تاریخی ندارد را به صورت مستدل رد نماییم. در این میان امکانات مفهومی «روایت‌شناسی»<sup>۸</sup> همچون ابزاری روش‌شناسانه به یاری نگارنده این سطور آمده است. چراکه طبري نیز همچون سایر مورخان کلاسیک، روايت تاریخی را ابزاری زبانی برای تداوم یا تحول نظم گفتمانی جامعه اسلامی تلقی می‌کرد. لذا هرگونه تحلیل از تأثیر چشم‌اندازهای کلامی طبري در صورت‌بندی روايتش از نبرد صاحب‌الزنج و موفق‌بالله عباسی بدون توجه به تکنیک‌های طرح‌اندازی روايي او مستدل و وافی به مقصود نخواهد بود. بازشناسی این تکنیک‌های روايت‌پردازی نیز تنها با کاربست امکانات مفهومی روايت‌شناسی به دست می‌آید.

در واقع روايت‌شناسی به عنوان یک حوزه‌ی معرفتی درصدد توصیف نظام قواعد ویژه حاکم بر تولید و پردازش متون روايي است؛ قواعدی که انسان‌ها به یاری آن جهان خود را بازسازی می‌کنند (بارت، تودوروف و پرینس، ۱۳۹۴: ۳). نگارنده بر این باور است که اگر رویکرد روايت‌شناسی تاریخ باور را اتخاذ کنیم، در آن صورت بازشناسی این قواعد حاکم بر تولید متون روايي زمینه نقاب برگرفتن از روند طرد افراد خاص یا وجوه خاصی از جامعه، که قدرت بازنمایی خود را ندارند، فراهم می‌کند. در واقع استراتژی مقاله پیش‌رو، آشکار ساختن رابطه پیچیده میان طردکنندگی روايي و طردکنندگی در عرصه مناسبات قدرت سیاسی است. در این استراتژی با بازکاوی بافت تاریخی روايت بدین مهم رهنمون می‌شویم که دنیای به ظاهر مستقل روايت تا چه اندازه با آنچه طرد می‌کند وابسته است. بدین ترتیب با بازنديشي داستان طردشده‌ها به نقد طردکنندگی می‌پردازیم (کوری، ۱۳۹۷: ۱۳۱). در این راستا ضمن تجزیه و تحلیل انضمامی و زبان‌شناختی متن و ایضاح چگونگی کاربرد متن در تعاملات اجتماعی به انتقاد از نقش پرکتیس‌های گفتمانی<sup>۹</sup> در حفظ و بقای مناسبات نابرابر قدرت می‌پردازیم (یورگنسن، ۱۳۹۲: ۱۲۶-۱۱۰).

کاربست این رهیافت مستلزم آن است که نخست مهم‌ترین مؤلفه‌های بافتار تاریخی قرن سوم هجری را ترسیم نماییم. بدین ترتیب به نظم گفتمانی حاکم بر طبري و چشم‌انداز معرفتی او در ترسیم نبردهای زنگيان رهنمون می‌شویم. سپس بایست از امکانات مفهومی روايت‌شناسی برای بازنديشي نبرد صاحب‌الزنج و موفق‌بالله بهره ببریم. در اینجا هدف از کاربست روايت‌شناسی بازشناسی تکنیک‌ها و روش‌های طرح‌اندازی روايي‌ای است که طبري در بازنمایی نبردهای زنگيان به کار می‌برد. لذا در بخش دوم مقاله ضمن نقل مهم‌ترین قطعات روايي تاریخ طبري از نبرد صاحب‌الزنج و موفق‌بالله عباسی، پرده از نقش ارزش‌دآوری‌های سنت‌گرایانه طبري در طرح‌اندازی روايي‌اش برمی‌گیریم. راهبرد مزبور ما را بدین نکته رهنمون می‌کند که روايت‌های طبري فقط به جهت محتوایشان نیست که معنای محصلی را می‌رسانند، بلکه تحت تأثیر کلیت بیان کلامی و تکنیک‌های روايت‌پردازی او نیز

۵. Rethinking

۶. Historical context

۷. Emplotment

۸. Narratology

۹. Discursive practice

واجد دلالت‌های ایدئولوژیک و سنت‌گرایانه است.

### پیشینه تحقیق

بازاندیشی و تاریخ‌نگاری انتقادی جنبش زنگیان از آن دسته موضوعاتی است که چندان محل توجه مورخان قرار نگرفته است. از سوی دیگر غالب پژوهش‌های انجام شده در مورد جنبش زنگیان ناظر بر تحلیل و تبیین قیام زنگیان و نه نقد تاریخ‌نگارانه روایت‌های تاریخی از این جنبش بوده است. چنانکه یعقوب آژند در بخش نخست کتاب «قیام زنگیان» روایتی از زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شکل‌گیری جنبش صاحب‌الزنج ارائه می‌دهد و سپس در بخش دوم به ارائه شرحی از نبردهای میان عباسیان و زنگیان پرداخته و اعتنایی به طردشدگی جنبش زنگیان از هویت اسلامی ندارد. حسینعلی ممتحن نیز به همین ترتیب در کتاب «پیشگویی‌های استوار و راستین حضرت امیرالمؤمنین در باب نهضت صاحب‌الزنج یا قیام خونین بردگان» به ترسیم زمینه‌های سیاسی و اجتماعی جنبش زنگیان می‌پردازد و ضمن آشکار ساختن نقش خوارج و اسماعیلیان در این قیام به تشریح نبردهای زنگیان پرداخته و توجهی به بازاندیشی تاریخ‌نگارانه گزارش‌های تاریخی از صاحب‌الزنج ندارد. از میان نویسندگان عرب نیز می‌توان به صالح احمد العلی اشاره کرد که در کتاب «علی بن محمد صاحب‌الزنج و دولته المهزوزة» از چشم‌انداز روایت‌های طبری و بدون نقد ماهیت ایدئولوژیک این روایت‌ها به تبیین جنبش زنگیان و نبردهایشان با عباسیان پرداخته است. این بی‌توجهی نسبت به تاریخ‌نگاری انتقادی جنبش زنگیان، بازاندیشی روایت‌های تاریخی از نبردهای زنگیان و عباسیان را ضروری ساخته است.

### نظم گفتمانی<sup>۱۰</sup> قرن سوم هجری

قرن سوم هجری عصر حاکمیت عباسیان بر مناسبات سیاسی جهان اسلام است؛ حکومتی که با قدرت نظامی برآمده از یک ارتش ایرانی، یمنی و عربی موفق به سرنگونی خلافت اموی شد (دینوری، ۱۳۸۰: ۳۳۹-۳۴۵). برآمدن عباسیان به کمک این نیروهای اجتماعی واجد خاستگاه قومی متفاوت، زمینه را برای تردید نخبگان اجرایی و نظامی به‌جای مانده از عصر اموی و مخالفت طولانی مدت شیعیان فراهم کرد. در این شرایط بود که عباسیان درصدد افزودن رهبری معنوی جهان اسلام به اقتدار سیاسی خود برآمدند؛ اما علی‌رغم این تلاش‌ها علمای اهل سنت حقی برای عباسیان در تنظیم امور دینی قائل نشدند و صرفاً در راستای حفظ وحدت جامعه‌ی اسلامی از عباسیان به‌عنوان نماد حکومت مشروع دفاع نمودند (متحده، ۱۳۹۴: ۳۲-۳۱). در مقابل عباسیان تلاش کردند تا با حمایت از دانش‌های دینی و استفاده‌ی تظاهرآمیز از نمادهای دینی جلوه‌ای مذهبی به خلافت بدهند و جریان‌های اندیشگی در جهان اسلام را ابزاری برای احراز مشروعیت خود نمایند. چنانکه حمایتشان از تاریخ‌گستره‌ای برای جعل و احراز صلاحیت فرهنگی خود و مشروعیت بخشیدن به خشونت‌ی بود که به‌واسطه‌ی آن به قدرت رسیدند<sup>۱۱</sup> (رابینسون، ۱۳۹۲: ۷۰).

در این میان آنچه به خلافت عباسی در تأمین مشروعیتش کمک می‌کرد، محیط اجتماعی و اقتصادی جهان اسلام بود که

<sup>۱۰</sup> نظم گفتمانی (order of discourse) مجموع تمامی ژانرها و گفتمان‌هایی است که در یک قلمرو مشخص اجتماعی به کار گرفته شده‌اند.  
<sup>۱۱</sup> حمایت خلفای عباسی همچون مأمون از معتزله و نقشی که در ترجمه میراث فلسفی تمدن‌های باستانی داشتند، خود شاهدی بر کارکردهای ایدئولوژیک علوم در قرون نخستین اسلامی است. این حمایت خلفای اولیه عباسی از جریان‌های عقلی در منابع تاریخ اسلام بازتاب داشته است. چنانکه مسعودی در این مورد می‌گوید: «وقتی خلافت به متوکل رسید بحث و جدل و مناظره را که در ایام معتصم و واثق و مأمون میان مردم معمول بود ممنوع داشت و کسان را به تسلیم و تقلید واداشت و بزرگان محدثین را گفت تا حدیث گویند و مذهب سنت و جماعت را رواج دهند» (مسعودی، ۱۳۷۴: ۴۹۶/۲). در این خصوص همچنین بنگرید به کتاب دیمیتری گوتاس «تفکر یونانی و فرهنگ عربی». او در این کتاب ضمن نقد و بررسی شواهد تاریخی، کارکرد سیاسی و اجتماعی ترجمه میراث تمدن‌های باستانی را به‌صورت مستدل آشکار نموده است.

ابزارهای لازم برای تأمین دانش و دانشوران و شکوفایی هر چه بیشتر دانش مطلوب را فراهم می‌نمود. به بیان روشن‌تر، برآمدن عباسیان با یک رشد اقتصادی در عراق مقارن شد. این رشد اقتصادی توان عباسیان در پرداخت حقوق و مواجب لشکریان و اداره تشکیلات اجرایی را افزایش داد. عباسیان از این رشد اقتصادی برای توسعه پایتخت‌شان بغداد بهره گرفتند. بدین ترتیب رشد فزاینده‌ی اقتصادی و فرهنگی در بغداد، که هم‌زمان شده بود با تولید کاغذ، هزینه‌ی ابزار نوشتاری را کاهش داد و به عباسیان کمک کرد تا حرکت خود به سوی علم‌اندوزی را نسبت به امویان شتاب داده و بر پیدایش یک نظام علمی بزرگ‌تر از امویان نظارت کنند (رابینسون، ۱۳۹۲: ۷۲-۷۱).

از آغاز قرن سوم و با تجزیه خلافت اسلامی قدرت مطلق خلیفه در میان امرایی که خود را سلطان یا شاه می‌نامیدند پراکنده شد. این فرآیند نخست در ایالت‌ها و سپس در مرکز خلافت روی داد. خلافت عباسی از این زمان به بعد در دست حاکمانی بود که جانشین پیامبر نبودند آن‌ها صرفاً افرادی بودند که به کمک زور و غلبه قدرت را در اختیار گرفته و نه بر تمامی امت اسلامی بلکه بر بخش‌ها و نواحی مشخصی حکمرانی می‌کردند (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۱/۳۹۹). هرچند اندیشه‌وران سنت‌گرا تلاش نمودند تا نوعی سازگاری با این قدرت‌های متغلب به وجود بیاورند، ولی هیچ‌گاه نتوانستند اقتداری دینی از برای آن‌ها قائل شوند (کرونه، ۱۳۸۹: ۲۵۲). در این وضعیت تاریخی بود که ترکان طرخی برای استمرار قدرت خود ریختند.

در تلقی ترکان شخص خلیفه منبع قدرت آن‌ها بود. از این روی در برنامه‌های خود برای حفظ و تداوم قدرت، بر روی خلفا تمرکز کرده و کوشیدند تا بر خلفا مسلط شده و تحولاتشان را زیر نظر گرفته، در درگیری‌های سیاسی مشارکت فعال داشته و مهم‌تر آنکه برنامه‌ای در گزینش و نصب خلفا ریختند که موجبات افزایش فشار بر خلفا و تصمیم‌های سیاسی آن‌ها می‌شد. این مشارکت فعال ترکان در عزل و نصب خلفا از زمان انتخاب متوکل به خلافت آغاز شد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲/۵۱۲). در این میان هرچند خلفای عباسی تلاش کردند تا در برابر این سلطه‌جویی امرای ترک مقاومت کنند، اما فقدان نیروی کافی مانع از موفقیت آن‌ها شد. ترکان نیز با آگاهی از این امر و با عنایت به نیازی که دستگاه خلافت به خدمات آن‌ها احساس می‌کرد به سمت قدرت‌طلبی و خشونت بیشتر حرکت کردند (طوقوش، ۱۳۸۷: ۱۸۹-۱۸۸).

این شرایط نه تنها باعث وخامت اوضاع اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جهان اسلام شد، بلکه فرصتی در اختیار نیروهای گریز از مرکز قرار داد تا با بهره‌مندی از ضعف حاکمیت عباسی آرزوهای سیاسی خود را برآورده کنند. بدین ترتیب خلافت عباسی در قرن سوم به تدریج حاکمیت خود در جهان اسلام را از دست داد و از نیمه‌های این قرن بود که حکومت‌های مستقل و نیمه‌مستقل در غرب و شرق جهان اسلام شکل گرفت (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۱/۳۹۹). البته باید توجه داشت که هرچند بسیاری این حکومت‌های نیمه‌مستقل اقتدار دنیوی خلافت را به چالش کشیدند، اما برای آنکه میان عامه‌ی مردم مشروعیت دینی به دست آوردند اقتدار معنوی خلافت را به رسمیت شناختند. خاندان‌های صفاری، طاهری، علویان، طولونیان، سامانیان و حمدانیان مهم‌ترین این حکومت‌های مستقل و نیمه‌مستقل بودند. در این میان شیعیان نیز فرصت را برای تحقق آرمان‌های خود مساعد یافتند. چنانکه زیدی‌ها بر شمال ایران و یمن استیلا یافتند و اسماعیلیان موفق شدند با حمایت روستائیان و قبایل بدوی نهضت عظیمی را به وجود آورند (هاجسن، ۱۳۶۹: ۱۶-۱۵).

شرایط اجتماعی قرن سوم نیز دست کمی از وضعیت سیاسی نداشت و دستخوش بحران‌های شدیدی بود. بحران شدید اقتصادی، تورم روز افزون، افزایش مالیات، اتمام ذخایر کشاورزی، قحطی، کاهش جمعیت، بازارهای کساد و افزایش هزینه‌های

دولت در تأمین قشون و اداره حکومت مهم‌ترین علل این وضعیت بحرانی بود. به بیان دقیق‌تر، خلافت تلاش می‌کرد تا با تشکیل نیروی نظامی گسترده بر مردم بومی مسلط شود؛ اما با افزایش ناآرامی‌ها به نیروی نظامی بیشتری نیاز داشت. نیروی نظامی گسترده‌تر نیز هزینه‌های بیشتری را ایجاد می‌کرد که به‌ناچار می‌بایست از طریق افزایش مالیات تأمین می‌شد. افزایش مالیات‌ها به‌نوبه‌ی خود موجب افزایش ناراضی‌ها و ناامنی‌های عمومی می‌شد. بدین ترتیب توده‌ی مردم در فضایی از ناامیدی و بدبختی زندگی می‌کردند. از سوی دیگر تضادها و تعارض‌های فرقه‌ای و کلامی موجب آشوب‌های ویرانگری شده بود. این شرایط موجب مصائبی تحمل‌ناپذیر، که خلافت عباسی و عمال حکومتی‌اش توان مقابله با آن را نداشتند، شده بود (کرمر، ۱۳۷۵: ۶۳-۵۵).

در این میان آنچه به تداوم قدرت عباسیان کمک می‌کرد نگاه علمای سنت‌گرا به‌ضرورت حفظ وحدت جامعه‌ی اسلامی بود. این وحدت در چشم بسیاری از مسلمانان دستاوردی چنان ارزشمندی بود که نباید با کشمکش‌های بی‌سرانجام برای تعیین رهبری جدید به خطر می‌افتاد؛ بنابراین هم به دلایل عملی و هم برای رعایت اجماع مسلمانان به رهبری کسانی تن می‌دادند که لزوماً بهترین رهبرانی نبودند که امت اسلامی می‌توانست داشته باشد. آنان احساس می‌کردند وحدت مسلمانان مهم‌تر از پاکدامنی است و هیچ رهبر یا فرد دیگری نمی‌تواند معیاری مهم‌تر از این برای اسلام وضع کند (متحده، ۱۳۹۴: ۳۴). بدین ترتیب اتحادی میان علمای اهل سنت و خلفای عباسی برای تأمین منافع متقابل شکل گرفت. اتحادی که در آن علما واجد مشروعیت مذهبی و فاقد قدرت سیاسی بودند. درحالی‌که عکس این شرایط در مورد خلفا صادق بود.

در این وحدت و اشتراک منافع، علما علی‌رغم استقلال از دولت مناصبی همچون قضاوت را از سوی خلفا و فرمانروایان دریافت می‌کردند. در مقابل فرمانروایان بدون تأیید علمای دینی نمی‌توانستند با کارآمدی حکومت کنند. به تعبیر دیگر، هر دو طرف از حیث مادی و معنوی به یکدیگر وابسته بودند و هیچ‌یک بدون دیگری نمی‌توانست امور را پیش ببرد. بدین‌سان دولت متعهد شد تا در ازای حمایت علمای سنت‌گرا، اصول جازم اهل سنت را اعمال کند و همه‌ی انحراف‌های عقیدتی را سرکوب کند. این اتحاد میان محراب و شمشیر، علمای اهل سنت را در موقعیت نیرومندی در مقابل با فرقه‌های و گروه‌های فکری رقیب قرار داد. نتیجه‌ی دیگر این اتحاد آن بود که حمله به دستگاه خلافت عباسی با حمله به راست کیشی دینی و تعبیر سنت‌گرایانه از اسلام یکی انگاشته شد. بی‌جهت نبود که هر جنبش سیاسی در خلافت عباسی رنگ دگرآیینی مذهبی به خود می‌گرفت (نادری، ۱۳۸۴: ۶۲).

در قلب این اتحاد درک متقابلی بین طرفین وجود داشت. علما عملاً در امور حکومتی هیچ دستی نداشتند و از این گذشته باید وظیفه‌ی اطاعت از فرمانروا را ترویج می‌کردند. خواه فرمانروا عادل باشد و خواه عادل نباشد، چه عامل به شریعت باشد و چه نباشد وظیفه‌ی مردم اطاعت از خلیفه بود. در ازای این خوش‌خدمتی علما حوزه‌ی نفوذ خود را یافتند. قانون‌گذاری دینی و نزدیکی به بافت اجتماعی مردم حوزه‌ی نفوذ علما بود. محمد بن جریر طبری اندیشمندی سنت‌گرا<sup>۱۲</sup> بود که در متن این نیاز عباسیان به تأمین مشروعیت حکومتشان و ضرورت وحدت اسلامی دست به نگارش تاریخ برد. البته طبری شرایطی را ادراک می‌کرد که شاید علمای سنت‌گرای پیش از او نمی‌توانستند پیش‌بینی کنند. طبری در برهه‌ای از تاریخ خلافت عباسی به نگارش آثار کلامی و تاریخی خود پرداخت که در آن دیگر خبری از خلفای برخوردار از شخصیت نیرومند و واجد مهارت سیاسی نبود و حکومت متمرکز عصر اول عباسی جای خود را به حکومت نیمه‌متمرکز تحت سیطره ترکان داده بود. در این نظم گفتمانی بود که طبری روایتش از گروه‌های معارض خلافت عباسی نظیر جنبش زنگیان را ارائه می‌کرد.

<sup>۱۲</sup>. برای آشنایی با دیدگاه سنت‌گرایانه طبری بنگرید به طبری، محمد بن جریر (۱۳۹۳)، التبصیر فی معالم‌الدین و طبری، محمد بن جریر (۱۳۹۳) صریح السنة، چاپ شده در طبری پژوهی، نگارش و ویرایش محمدحسین ساکت، تهران، خانه کتاب.

## بازاندیشی جنبش زنگیان

قیام زنگیان جنبشی اجتماعی و سیاسی در نیمه‌ی دوم قرن سوم هجری بود که به مدت ۱۵ سال از ۲۵۵ هجری تا ۲۷۰ هجری خلافت عباسی را دچار چالش‌ها و بحران‌های جدی نمود و مشروعیت سیاسی خلفای عباسی را تهدید کرد (مسعودی، ۱۳۶۵: ۲/۳۵۵). زنگیان بردگانی بودند که توسط تاجران برده از سواحل آفریقای شرقی همچون لامو، زنگبار، موزامبیک و مومباسا برای کار در باتلاق‌های جنوب عراق خریداری شده بودند. تجار در مقابل خرید زنگیان خرما می‌دادند و آن‌ها را همچون کالا در بازارهای برده‌فروشی شهرهای خلافت عباسی می‌فروختند. وظایف بردگان سیاه خشکاندن باتلاق‌ها و از میان بردن لایه‌های نمکین زمین برای کشت و کار، آماده‌سازی نمک‌های پالوده شده برای فروش در بصره، بیرون آوردن شیرهی خرما و کار در منزل زمین‌داران و اشراف بود. علی‌رغم این وظایف سنگین وضعیت خوراک، پوشاک و مسکن بردگان بسیار بد بود. وضعیت آب و هوایی مناطقی که در آن کار و سکونت داشتند نیز نامساعد بود. چنانکه در چادرهایی زندگی می‌کردند که وضعیت بهداشتی خوبی نداشت و بسیاری از آن‌ها بر اثر بیماری می‌مردند. دور بودن از خانواده نیز مزید بر علت شده و باعث عذاب روحی آن‌ها می‌شد (آژند، ۱۳۶۴: ۵۰).

علی‌بن‌محمد معروف به صاحب‌الزنج با آگاهی از این شرایط سخت زنگیان بود که زمینه را برای قیام خویش مساعد دید و به تبلیغ مذهبی و سیاسی در میان آن‌ها پرداخت. او پس از جذب زنگیان عملیات نظامی خود را به صورت پراکنده شروع کرد و به جنگ با مخالفان و صاحبان برده و املاک پرداخت. صاحب‌الزنج برای پیشبرد جنبش خود از دوستان نزدیک و با وفایش یک شورای انقلاب تشکیل داد و اکثر کارهای نظامی را زیر نظر این شورا قرار داد. او سپس با کمک زنگیان دست به فتوحات نظامی زد (ابن طباطبا، ۱۳۶۰: ۳۷۶). در ابتدا بصره را که از جهت تجاری و نظامی برای خلافت عباسی مهم بود فتح نمود و سپس بر شهرهایی چون ابله، آبادان، اهواز، دشت میشان، رامهرمز و واسط غلبه کرد (مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۵۵ و ابن مسکویه، ۱۳۷۵: ۴/۴۰۲-۳۹۷). زنگیان در این فتوحات تمامی املاک و دارایی‌های صاحبان خود را به غارت بردند و آتش زدند (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۸/۷۴). سپس شهر مختاره را به‌عنوان پایگاه عملیاتی خود بنیان نهادند (آژند، ۱۳۶۴: ۹۷-۹۵).

در این وضعیت بود که الموفق بالله برادر خلیفه‌ی عباسی المعتمد مأمور سرکوب شورش زنگیان شد و با فراهم آوردن تدارکات بسیار همچون ناوگان دریایی بزرگ و استفاده از قشون نظامی آموزش دیده به محاصره نظامی و اقتصادی زنگیان پرداخت (ابن خلدون، ۲: ۴۸۴/۱۳۶۳ و ابن کثیر، ۱۴۰۷: ۱۱/۳۹-۴۱)؛ اما شکست صاحب‌الزنج با سهولت به دست نیامد؛ زیرا بر اساس گزارش منابع تاریخی موفق عباسی سال‌ها درگیر جنگ‌وگریز با صاحب‌الزنج بود. نبردهایی که گاهی موفق و گاهی صاحب‌الزنج پیروز می‌شد. بدین ترتیب جنبش صاحب‌الزنج حدود ۱۵ سال خلافت عباسی را مشغول ساخت. در نهایت خلافت عباسی توانست با رهبری الموفق بالله عباسی این جنبش عظیم و تأثیرگذار را شکست داده و با قتل علی بن محمد بسیاری از زنگیان را یا فراری دهد و یا اسیر نموده و به قتل رساند (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۸/۲۳۹-۲۴۶).

باید خاطر نشان ساخت که علی‌رغم پیروزی نهایی عباسیان، جنبش زنگیان بر بحران‌های خلافت عباسی بیش از پیش افزود. بحرانی که به‌وضوح اذهان سنت‌گرایان نگران از بروز فتنه را به خود مشغول می‌ساخت. سنت‌گرایانی که در بحبوحه‌ی این جنبش اجتماعی و سیاسی می‌زیستند راه‌حل عبور از این وضعیت دشوار را اطاعت از خلیفه عباسی حتی در صورت عادل نبودن آن می‌انگاشتند. اگر بخواهیم دقیق‌تر سخن بگوییم، تأثیرگذاری جنبش زنگیان در برهم زدن آرامش جامعه‌ی اسلامی بسیاری از



سنت‌گرایان هواخواه خلافت عباسی را به نگاه منفی و بدبینانه‌ای به این جنبش واداشت. لذا خواهان برقراری هرچه سریع‌تر آرامش در جامعه با محوریت اطاعت از خلفای عباسی شدند. محمدبن جریر طبری نیز از آن دست علمای جهان اسلام بود که در متن این شرایط اجتماعی متزلزل می‌زیست و به‌خوبی از عمق نابسامانی‌های موجود در جامعه‌ی اسلامی آگاه بود. از این روی به‌عنوان یک اندیشه‌ور مسئول و وظیفه‌ی خود می‌دانست که پاسخی از برای این شرایط بیابد.

راهبرد طبری جهت‌گریز از این شرایط نامطلوب اجتماعی خوانش سنت‌گرایانه از تاریخ اسلام و بازگشت به عصر طلایی اسلام بود. به‌تعبیر دیگر طبری می‌کوشید تا ضمن بازنمایی تحولات جهان اسلام تجویزهایی برای این وضعیت بیمارگونه‌ی جهان اسلام را ارائه دهد. تجویزهایی که نه به‌صورت آشکار بلکه به‌صورت ضمنی در متن روایت‌پردازی او از رویدادهای تاریخی وجود داشت. بر این اساس باید تصریح نماییم که طبری رها از چشم‌انداز معرفتی و باورهای ایدئولوژیک خود به ترسیم این رویداد مهم تاریخی نپرداخته و برخلاف آنچه در مقدمه کتاب خود اظهار می‌کند با مفاهیمی جانبدارانه به روایت این جنبش پرداخت. بر همین اساس است که در روایتش از نامه‌نگاری موفق و صاحب‌الزنج را تعبیر زیر را به کار می‌برد:

«نخستین کاری که درباره خبیث کرد این بود که نامه‌ای بدو نوشت که از خون‌ها که ریخته و حرمت‌ها که شکسته و شهرها و ولایت‌ها که به ویرانی داده و ناموس‌ها و مال‌ها که روا داشته و دعوی رسالت و پیمبری که به ناحق کرده به سوی خدای تعالی توبه برد و بازگردد. بدو گفت که راه توبه گشوده است و امان آماده، اگر از کارهایی که مایه خشم خداست دست بردارد و به جمع مسلمانان درآید گناهان گذشته وی محو شود و به سبب توبه از دنیا بهره‌وافر یابد. این نامه را با پیک خویش به نزد خبیث فرستاد، پیک خواست که نامه را برساند اما یاران خبیث از رسانیدن نامه خودداری کردند. پیک نامه را به طرفشان افکند که بر گرفتند و آن را بنزد خبیث بردند که بخواند اما اندرزا که در آن بود لجاج و تمردش را فزون کرد و به نامه پاسخی نداد و بر غرور خویش بماند» (طبری، جلد ۱۵، ۶۵۲۴).

طبری در این پاره‌روایت و سایر روایت‌هایی که جمع‌آوری کرده از رهبر جنبش زنگیان با تعبیری همچون لعین، خبیث، فاجر و فاسق یاد کرده و به‌هنگام گزارش اقدامات صاحب‌الزنج، او و سپاهیان را به‌سان دشمنان خدا معرفی می‌نماید. این تعبیر و اصطلاحات کاملاً به دور از شیوه‌ی توصیف طبری در روایت‌های پیشین کتابش است. در سایر بخش‌های تاریخ طبری تأثیر منافع ایدئولوژیک و چشم‌انداز معرفتی طبری را تنها با عنایت به نقش گزینشگر او می‌توان دریافت. در واقع گزینش یک روایت و چشم‌پوشی از روایت‌های بدیل، راهبرد طبری در تثبیت گزارش سنت‌گرایانه از تحولات صدر اسلام بود؛ اما حضور مستقیم طبری در متن تحولات جنبش زنگیان چنان در روایت‌پردازی او تأثیرگذار بود که این روش را کنار گذاشت و بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ای و به‌صراحت به نقد جنبش صاحب‌الزنج پرداخت. مقایسه روایت بالا با روایتی ابن طباطبا از صاحب‌الزنج می‌تواند پرده از ارزش‌دآوری‌های طبری برگردد. صاحب‌الفخری در مورد شخصیت و اقدامات صاحب‌الزنج می‌گوید:

«صاحب‌الزنج مردی فاضل و فصیح و بلیغ و خردمند بود. وی دل بردگان سیاه‌پوست بصره و نواحی آن را ربود، و گروه زیادی از ایشان و سایر مردم گرد او جمع شدند، و کار صاحب‌الزنج بالا گرفته شوکتی فراوان یافت. صاحب‌الزنج در آغاز کارش مردی فقیر و تنگدست بود، و جز سه شمشیر چیز دیگر نداشت. تا آنجا که زمانی اسبی بدو هدیه کردند، و صاحب‌الزنج زین و لگامی نداشت که بر اسب نهاده سوار آن شود. از این رو ریسمانی بر سر اسب خود بسته سوار بر آن شد. لیکن جنگ‌ها و غزواتی برایش پیش آمد که در آن پیروز شد، و دست به غارت زد، و به سبب آن ثروتی به‌چنگ آورد و حالش نیکو شد، و سپاهیان که از سیاهان بودند در بلاد عراق و بحرین و هجر پراکنده شدند» (ابن طباطبا، ۱۳۶۰: ۳۷۶).

کمی تأمل در این روایت و مقایسه آن با روایت طبری ما را بدین نتیجه رهنمون می‌کند که تلقی تاریخ‌نگاری اسلامی از بی‌طرفی طبری، که خود برآمده از ادعای او در مقدمه‌ی تاریخ الرسل و الملوک است، صحیح نمی‌باشد. طبری در مقدمه‌ی تاریخ

خود تصریح می‌نماید که از دخالت عقل خود در روایت رویدادها خودداری کرده و صرفاً به ارائه‌ی روایت‌های تاریخی می‌پردازد؛ اما واقعیت این است که او هرگاه که مواضع سنت‌گرایانه‌اش را در خطر می‌دید از ابزار گزینشگری خود به‌عنوان یک مورخ نهایت بهره را برده و چشم بر روایت‌های متضاد با گرایش‌های کلامی و سیاسی‌اش می‌بست.<sup>۱۳</sup> این وضعیت ما را در اینکه روایات طبری صرفاً از واقعیت‌های مسلم جهان سرچشمه گرفته و تحت تأثیر ذهنیت سنت‌گرایانه او نیست به تردید انداخته و به این نتیجه می‌رساند که روایتش از نبرد صاحب‌الزنج را با احتیاط بپذیریم. از دیگر ویژگی‌هایی که بر ماهیت پردکننده و جهت‌دار روایت طبری از جنبش زنگیان دلالت می‌کند آن است که او برخلاف رویکرد خود در سایر روایت‌های کتاب عمل کرده و از حالت مورخی که صرفاً جمع‌آوری‌کننده منقولات سایر مورخان و شاهدان است خارج شده و نقش یک راوی مداخله‌گر<sup>۱۴</sup> را ایفا می‌کند.

در روایت‌شناسی اگر راوی و مؤلف با «من» مشخص شده باشد بیشتر مداخله‌گر است و اگر با «من» مشخص نشده باشد کمتر مداخله‌گر است. باید توجه داشت که مداخله‌گری هم بر تشخیص ما از ویژگی‌های راوی تأثیر می‌گذارد و هم بر تفسیر و واکنش ما به روایت او. در واقع مداخله‌گری راوی در تفسیر و توضیح اهمیت رویدادهای روایت شده پرسش‌هایی ایجاد می‌کند و ما را بدین مهم رهنمون می‌کند که موضوع اصلی روایت نه رویدادها بلکه چگونگی ارائه رویدادها است و قهرمان اصلی روایت نه یکی از شخصیت‌ها، بلکه خود راوی است. از سوی دیگر مداخله‌گری راوی ما را نسبت به اعتمادپذیری او دچار تردید کرده و وادار می‌سازد تا بسیاری از گفته‌های او را بازتفسیر نموده تا بدین ترتیب به فهم درستی از آنچه واقعاً روی داده برسیم (پریس، ۱۳۹۵: ۲۱-۱۸) چنانکه اشاره نمودیم طبری در آغاز یکی از روایت‌هایش از نبرد صاحب‌الزنج نقش مورخ بی‌طرف و صرفاً جمع‌آوری‌کننده روایات را کنار می‌گذارد و به‌منزله یک راوی مداخله‌گر چنین می‌گوید:

«از پیش گفتیم که وقتی ابواحمد بن متوکل و برادرش معتمد خبر یافتند که در بصره و دیگر سرزمین‌های اسلام نزدیک آن با مسلمانان چه اعمال فجیعی شده، ابواحمد برای نبرد لعین از سامرا به بصره رفت. من سپاهی را که ابواحمد و مفلح با آن می‌رفتند در بغداد دیدم که از باب الطاق گذشتند. در آن وقت من آنجا منزل داشتم، شنیدم که جمعی از پیران بغداد می‌گفتند: «از خلیفگان سپاه‌های بسیار دیده‌ایم و مانند این سپاه ندیده‌ایم که لوازم نکو و سلاح و تجهیزات کامل و شمار و جمع بسیار داشته باشد» (طبری، ۱۳۷۵: ۱۵/۶۴۲۲).

باید خاطر نشان ساخت که این حضور فعال و مداخله‌گر طبری در روایت‌های ناظر بر نبرد میان ابواحمد موفق و صاحب‌الزنج برآیند تهدیدی بود که جنبش زنگیان برای خلافت عباسی داشت. اگر بخواهیم از تعبیر هایدن وایت استفاده کنیم، بزرگ‌ترین مورخان همواره آن دسته از رویدادهای تاریخی فرهنگ‌شان را محل تأمل قرار می‌دهند که در ذات خود آسیب‌زا هستند و یا معنای آن‌ها برای جامعه‌شان پیچیده و بغرنج است. بر این اساس است که دلالت‌های این دسته از رویدادها بر جامعه مورخان مورد بررسی‌های بیش‌ازحد قرار می‌گیرد و مورخان تلاش می‌کنند تا با عنایت به نقش مهمی که این قبیل رویدادها در اذهان جامعه دارد دلالت‌های آنها را مورد بازاندیشی قرار دهند (وایت، ۱۳۸۹: ۴۵). نگارنده بر این باور است که تعبیر هایدن وایت در مورد روایت طبری از جنبش زنگیان صادق است. مؤید این ادعا سرعت و حجم روایت‌هایی است که طبری به نبردهای زنگیان اختصاص داده

<sup>۱۳</sup>. در تاریخ الرسل و الملوك مصادیق بسیاری از تأثیر چشم‌انداز کلامی طبری در چشم‌پوشی از رویدادها وجود دارد. برای نمونه حدیث غدیر یکی از رویدادهایی است که به جهت دلالت‌های سیاسی و کلامی آن محل توجه طبری قرار نمی‌گیرد. برای آشنایی با تحلیلی از این چشم‌پوشی بنگرید به مقاله نگارنده تحت عنوان «کاربست تز و اساختی در تبیین کثرت قرائت‌ها از مسئله جانشینی پیامبر». جریان ارتداد و توجیه طبری از اقدامات غیر اسلامی خالد بن ولید از دیگر رویدادهایی است که با عنایت به چشم‌انداز کلامی طبری روایت شده است. در این خصوص بنگرید به «طبری، ۱۳۷۵: ۱۴۰۹/۴-۱۴۰۸»

<sup>۱۴</sup>. intrusive narrator

است. شایسته است با برقراری تفکیکی میان رویدادهای حالت‌محور<sup>۱۵</sup> و عمل‌محور<sup>۱۶</sup> این ادعا را روشن نماییم.

رویدادهای حالت‌محور دلالت بر ویژگی‌ها و حالات عاملان رویدادها می‌کند. درحالی‌که رویدادهای عمل‌محور بر کنش عاملان رویدادها دلالت می‌کند. حال اگر رویدادهای حالت‌محور یک روایت زیاد باشد از شدت پویایی و تحرک روایت مزبور نسبت به زمانی که اکثر رویدادها کنش‌محور هستند کاسته می‌شود. کمی تأمل در روایت‌هایی که طبری از جنبش زنگیان ارائه می‌کند ما را به دو نتیجه می‌رساند. نخست آنکه طبری نسبت به سایر رویدادهای تاریخی صفحات بسیاری به گزارش نبردهای زنگیان اختصاص داده است. به‌بیانی روشن‌تر، طبری در شرایطی چند صد صفحه از کتابش را به جنبش زنگیان اختصاص داده که از کنار بسیاری از رویدادهای دیگر سال‌های ۲۵۵ تا ۲۷۰ به آسانی گذشته و گزارش خود از این رویدادها را در چند صفحه خلاصه کرده است.<sup>۱۷</sup> نتیجه دوم آن است که طبری در گزارش نبرد عباسیان با زنگیان بر رویدادهای حالت‌محور تأکید بسیاری دارد و تلاش دارد تا با گزارش این رویدادهای حالت‌محور مطالبات ایدئولوژیک خود را برآورده سازد. بدین ترتیب حضور طبری در متن تهدیدی که جنبش زنگیان برای خلافت عباسی داشت، نه تنها سرعت روایتش از نبرد زنگیان را در مقایسه با سایر رویدادهای تاریخ اسلام کاهش داده، بلکه باعث شده تا در توصیفات حالت‌محور خود از این نبردها تعبیر خصمانه‌ای در مورد صاحب‌الزنج به کار گیرد.<sup>۱۸</sup>

همچنین باید خاطر نشان سازیم که توصیف تفصیلی طبری از جنبش زنگیان به معنای آن نیست که او مطالبات رهبران و پیروان این جنبش را به دقت ترسیم کرده است. در واقع طبری نه تنها آرمان‌ها و انگیزه‌های اجتماعی و اقتصادی جنبش زنگیان را به دقت ترسیم نکرده، بلکه بسیاری از شکست‌های موفق عباسی از صاحب‌الزنج را نیز نادیده گرفته است. البته این الگوی روایت‌پردازی اختصاص به تاریخ طبری ندارد و در هر اثر کلاسیک تاریخی قابل مشاهده است؛ زیرا هیچ زنجیره معینی از رویدادهای تاریخی به خودی خود یک روایت تاریخی نمی‌سازد. حداکثر چیزی که وقایع تاریخی در اختیار مورخ قرار می‌دهد عناصر روایت است. اثر تاریخی به قیمت سرکوب و چشم‌پوشی مورخ از بعضی رویدادها و برجسته‌سازی بعضی دیگر و از چشم‌اندازی گفتمانی است که

<sup>15</sup>. Stative

<sup>16</sup>. Active

<sup>۱۷</sup>. برای نمونه طبری ذیل حوادث سال ۲۵۵ مهم‌ترین تحولات خلافت مهندی را در چند صفحه خلاصه می‌کند. چنانکه سفر موسی بن بغا به ری برای نبرد با حسن بن زید علوی و بازگشت این فرمانده ترک و سپاهیانش به سامرا را در چهار صفحه خلاصه کرده است. در مقابل چگونگی آغاز جنبش زنگیان و شروع کار صاحب‌الزنج، که دقیقاً در همین سال ۲۵۵ هجری قمری اتفاق افتاد، چیزی حدود چهار صفحه از تاریخ طبری را به خود اختصاص داده است. جهت آشنایی با این خلاصه و تفصیل‌گویی طبری از رویدادهای سال ۲۵۵ بنگرید به: (طبری، ۱۳۷۵: ۶۳۴۳/۱۴-۶۲۹۸)

<sup>۱۸</sup>. گزارش طبری از نبرد موفق با زنگیان در سال ۲۶۷ مصداقی از بی‌شمار رویدادهایی است که به موضوع تعبیر خصمانه طبری تبدیل شده است. طبری در بخشی از این روایت خود رویداد مزبور را با چنین تعبیری بازنمایی می‌کند: «ابو‌احمد، ابوالعباس و سرداران و غلامان را بگفت که حرکت کنند و به محلی روند که یاران خبیث آنجایند... وقتی بد کاران با ترتیبی روبرو شدند که انتظار آن را نمی‌بردند، به طلب نجات از همان راهی که آمده بودند شتابان بازگشتند و راه جویث بارویه را پیش گرفتند... به یکی از غلامان خویش به نام ثابت که سردار گروهی بسیار از غلامان وی بود دستور داد تا یاران خویش را بر گذرها و زورقها ببرد و به محل دشمنان خدا برسد و هر کجا بودند با آنها نبرد کند... ثابت به جان کوشید و بر آنها تاخت که خدا وی را بر آنها تسلط داد که کشته شدند یا اسیر یا غریق یا غوطه‌ور در آبی که به اندازه توان خویش شنا می‌کرد و کشتی‌ها و زورقها در دجله و نهر وی را گرفتند، و از آن سپاه بجز اندکیشان خلاصی نیافت. ابو‌العباس با ظفر بازگشت، ثابت نیز با وی بود، سرها را در کشتی‌ها آویزان کرده بودند، اسیران را نیز آویخته بودند و بر شهر زنگیان عبورشان دادند که یارانشان را هراسان کنند. وقتی زنگیان آنها را بدیدند به هلاکت خویش یقین کردند، اسیران و سرها را به موقوفه بردند. ابو‌احمد خبر یافت که سالار زنگیان یاران خویش را به خطا انداخته و این توهم را در آنها نفوذ داده که سرهای آویخته، نقش‌ها بوده که به آنها نموده‌اند تا هراسان شوند و اسیران، امان گرفتگان بوده‌اند. پس موفق به ابوالعباس بگفت تا سرها را فراهم کند و مقابل قصر فاسق برد و آن را با منجیقتی از يك کشتی به اردوگاه وی بيفکند. ابوالعباس چنان کرد و چون سرها در شهرشان افتاد، کسان کشتگان، سرهای یاران خویش را شناختند و بگریستند و معلومشان شد که فاجر دروغ گفته و فریبکاری کرده است» (طبری، ۱۳۷۵: ۶۵۳۵/۱۵-۶۵۳۴).

شکل یک روایت تاریخی معنادار را به خود می‌گیرد (مانزلو، ۱۳۹۴: ۱۴۹-۱۳۹). طبری نیز با عنایت به این الگو است که روایت سنت‌گرایانه‌اش از جنبش زنگیان را برمی‌سازد.

تداوم جنبش زنگیان به مدت ۱۵ سال و تسلط زنگیان بر بخش‌های مختلف بصره، واسط، اهواز، آبادان و رامهرمز حکایت از این دارد که حامیان صاحب‌الزنج بخش کثیری از جامعه اسلامی را به خود اختصاص می‌دادند و مهم‌تر آنکه طی این ۱۵ سال شکست‌های سختی را بر عباسیان تحمیل کردند؛ اما هنگامی که روایت طبری از نبرد زنگیان و عباسیان را مطالعه می‌کنیم چنین برداشتی از ماهیت و یا اهمیت جنبش زنگیان ارائه نمی‌شود. چنانکه طبری گزارشی از انگیزه‌های اجتماعی صاحب‌الزنج و وضعیت اقتصادی و اجتماعی زندگی زنگیان ارائه نمی‌کند و جالب‌تر آنکه با عنایت به رویکرد سنت‌گرایانه خود از بسیاری از روایت‌هایی که بر شکست عباسیان دلالت می‌کند چشم‌پوشی کرده و یا این روایت‌ها را نقل نمی‌کند و یا اگر روایتی از شکست عباسیان نقل می‌کند بسیار خلاصه و به‌گونه‌ای است که بر پیروزی عباسیان دلالت می‌کند.<sup>۱۹</sup>

نکته مهم در این طرح‌اندازی روایی طبری آن است که او شکست‌های زنگیان و پیروزی عباسیان را به مشیت خداوند نسبت می‌دهد. گویی عباسیان دست خداوند و زنگیان دشمن خدا و جانشین شیطان بر روی زمین هستند. یکی از این پاره‌روایت‌های ایدئولوژیک و جهت‌دار طبری گزارش آخرین نبردی است که در سال ۲۶۹ هجری و پیش از مرگ صاحب‌الزنج در صفر ۲۷۰ اتفاق افتاد. تأمل در این روایت، که ناظر بر چگونگی تسلط موفق عباسی بر شهر و خانه صاحب‌الزنج است، می‌تواند فهم ما از راهبرد طبری در پیکره‌بندی رویدادهای جنبش زنگیان را ژرف سازد. لذا ضمن نقل مستقیم این پاره‌روایت به تحلیل روایت‌شناسانه آن پرداخته و نقاب از رهیافت طردکننده طبری برگرفته می‌شود. مؤلف تاریخ الرسل و الملوک پاره‌روایت خود را چنین آغاز می‌کند:

«گویند که وقتی ابوالاحمد مصمم شد، به فاسق در شهر وی که به جانب شرقی نهر ابو‌الخصیب بود هجوم برد، بگفت تا از دجله و هور و اطراف آن کشتی‌ها و گذرها فراهم آرند که بر آنچه‌که در اردوگاه وی بود بیفزاید که کشتی‌های اردوگاه برای سپاه وی بس نبود، که سپاه بسیار بود... وقتی کشتی‌ها و گذرها کامل شد و از شمار آن رضایت آورد به ابوالعباس و سرداران و وابستگان و غلامان خویش دستور داد که برای مقابله دشمن آماده شوند و لوازم فراهم کنند... به ابوالعباس دستور داد که با سپاه خویش به سمت غربی نهر ابو‌الخصیب رود. تنی چند از سرداران و غلامان خویش را با نزدیک هشت هزار کس از یارانشان بدو پیوست و دستور داد سوی انتهای اردوگاه فاسق رود و از خانه شهره به نام مهلبی بگذرد. خبیث، این خانه را استوار کرده بود و بسیار کس از یاران خویش را نزدیک آن جای داده بود که از مؤخره اردوگاه خویش اطمینان داشته باشد و هیچ کس آسان به آنجا نتواند رسید. ابوالاحمد به ابوالعباس دستور داد که با یاران خویش به سمت غربی نهر ابو‌الخصیب رود و از پشت آن ناحیه درآید. به راشد وابسته خویش نیز دستور داد که با گروهی بسیار از سوار و پیاده نزدیک بیست هزار کس به سمت شرقی نهر ابو‌الخصیب رود... ابوالعباس و راشد و دیگر سرداران وابسته و غلام، آنچه را دستور یافته بودند کار بستند و همگی شان شامگاه روز دوشنبه، هفت روز رفته از ذی‌قعدة سال دویست و شصت و نهم، بپاخواستند و کشتی‌های خویش را براه انداختند. سواران از پی همدیگر برفتند، پیادگان

<sup>۱۹</sup>. گزارشی که طبری از انگیزه‌های موفق‌بالله برای حمله به مختاره در سال ۲۶۷ هجری ارائه می‌کند از رویدادهایی است که در آن شاهد بزرگ‌نمایی پیروزی‌های موفق و شکست‌های صاحب‌الزنج و کوچک جلوه دادن برنامه‌های نظامی زنگیان هستیم. در این خصوص بنگرید به «طبری، ۱۳۷۵: ۶۵۴۵/۱۵-۶۵۳۹». این در حالی است که ابن‌واضح یعقوبی در تاریخ خود به صورت خلاصه به چنین شکست‌هایی اشاره می‌کند. روایت یعقوبی در مورد یکی از این شکست‌ها به‌ترتیب زیر است: «و در همین سال ابوالاحمد بن متوکل علی‌الله با سپاهی انبوه بسوی مدعی انتساب به آل ابی‌طالب که در بصره خروج کرده بود روی نهاد و لشکر و زاد و برگ و اسلحه در میان کشتی‌ها جای داشت، پس کشتی‌ها آتش گرفت و سوخت و ابو‌احمد (ناچار) منصرف شده بازگشت» (یعقوبی، ۱۳۹۵: ۵۴۵/۲).

نیز روان شدند. کشتی‌ها از هنگام نماز نیمروز دوشنبه تا آخر وقت عشای شب سه‌شنبه در دجله می‌رفت. عاقبت در پایین اردوگاه به محلی رسیدند که موفق گفته بود آنجا را پاکیزه کنند و علفزارها و بیشه‌زارهای آن را پاک کنند و جوی‌ها و نهرهای آن را پر کنند که مسطح و گشاده شده بود و اطراف آن وسعت گرفته بود و قصری آنجا ساخته بود با میدانی برای از نظر گذراندن پیادگان و سواران که مقابل قصر فاسق بود، که می‌خواست با این کار وعده‌ای را که خبیث به یاران خویش می‌داد که ابواحمد بزودی از آنجا می‌رود باطل کند و معلوم دو گروه بدارد که از آنجا نخواهد رفت تا خدا میان وی و دشمنش داوری کند. سپاهیان شب سه‌شنبه را در آنجا مقابل اردوگاه فاسق بسر کردند، همگی شان نزدیک پنجاه‌هزار کس بودند از سوار و پیاده با بهترین وضع و کامل‌ترین ترتیب که تکبیر می‌گفتند و تهلیل می‌گفتند و قرآن می‌خواندند و نماز می‌کردند و آتش می‌افروختند که عقل خبیث و عقول یاران وی از کثرت جمع و لوازم و شمار خیره شد. شامگاه روز دوشنبه موفق بر کشتی نشست. در آن وقت یکصد و پنجاه کشتی بود که آن را از غلامان و وابستگان دلیر تیرانداز و نیزه‌دار خویش پر کرده بود و از اول اردوگاه خائن تا آخر آن مرتب نهاده بود که از پشت سر وی تکیه‌گاه سپاه باشد، لنگرهای آن را نیز چنان انداخته بود که نزدیک کناره باشد... صبحگاه روز سه‌شنبه موفق برای نبرد فاسق، سالار زنگیان روان شد و هر یک از سران و سرداران وی سوی محلی رفتند که دستورشان داده بود. سپاه سوی فاسق و یاران وی روان شد، خبیث با سپاه خویش به مقابله‌شان آمد و نبرد درگرفت و از دو گروه کشته و زخمی بسیار شد. فاسقان از باقیمانده شهر خویش به سختی دفاع کردند و جانفشانی کردند. یاران موفق ثبات کردند و مردانه نبرد کردند و خدایشان ظفر بخشید. فاسقان هزیمت شدند که از آنها کشتاری بزرگ کردند و گروهی بسیار از دلیران و جنگاورانشان را اسیر گرفتند. اسیران را به نزد موفق بردند که بگفت تا گردنهایشان را در نبردگاه زدند. آنگاه با جمع خویش به آهنگ خانه فاسق برفت و وقتی به آنجا رسید که خبیث به خانه پناه برده بود و دلیران اصحاب خویش را برای دفاع از آن فراهم آورده بود، اما چون کاری نساختند خانه را تسلیم کرد و یارانش از اطراف آن پراکنده شدند. غلامان موفق وارد خانه شدند که باقیمانده مال و اثاث خبیث که سالم مانده بود در آن بود که همه را غارت کردند و حرمت‌ها و فرزندان ذکور و اناث وی را گرفتند که از زن و کودک بیشتر از یکصد بودند. فاسق نجات یافت و گریزان سوی خانه مهلبی رفت که به کسی یا مالی نمی‌پرداخت، خانه‌اش را با هر چه کالا و اثاث در آن مانده بود آتش زدند. زنان و فرزندان خبیث را به نزد موفق بردند که بگفت تا آنها را به موفقیه برند و کس بر آنها گمارند و نیکشان بدارند» (طبری، ۱۳۷۵: ۶۶۰۱/۱۵-۶۵۹۸)

زاویه دید<sup>۲۰</sup>، لحن و برجسته‌سازی و حذفیات این پاره‌روایت به‌وضوح دلالت بر ماهیت طردکننده روایت طبری دارد. زاویه دیدی که رویدادها از چشم‌انداز آن روایت می‌شوند بر حضور یک راوی دانای کل دلالت می‌کند که در آن از جزئیات نیات و انگیزه‌های عاملان رویدادهای تاریخ آگاه است. به بیان روشن‌تر روایت به‌گونه‌ای طرح‌اندازی شده که گویی طبری از جزئیات انگیزه‌ها و اهداف صاحب‌الزنج و موفق عباسی آگاهی کامل دارد. در این میان تنها یک تفاوت میان صاحب‌الزنج و موفق وجود دارد و آن این است که طبری از شخصیت صاحب‌الزنج توصیفی مستقیم و قاطع که دال بر گناهکاری و ضد قهرمان بودن اوست ارائه می‌دهد و او را فاسق و خبیث می‌خواند. این رویکرد طبری بر لحن ارزش‌داورانه او دلالت می‌کند و اثری قدرتمند و پایدار بر مخاطب می‌گذارد. در مقابل شاهد این هستیم که شخصیت ابواحمد موفق با ترسیم گفتارها و اقدامات هوشمندانه او به‌صورت غیرمستقیم و با لحنی مثبت توصیف می‌شود. به تعبیر شلومیت ریمون کنان<sup>۲۱</sup> طبری به جای آنکه به خصلت‌های شخصیت اشاره کند آن را به طرق مختلف نمایش می‌دهد و تشریح می‌کند (کنان ۱۳۸۷: ۸۴-۸۵). در این شکل از شخصیت‌پردازی، کنش‌ها و گفتار موفق عباسی به‌منزله علت پیروزی او و هزیمت صاحب‌الزنج معرفی می‌شود. در واقع طبری تلاش دارد تا با توصیف غیرمستقیم شخصیت موفق پیروزی‌های او و هزیمت‌های صاحب‌الزنج را به امری باورپذیر در پایان روایت تبدیل کند.

<sup>20</sup>. Point of view

<sup>21</sup>. Shlomith Rimmon-Kenan

البته باید خاطر نشان ساخت که این تلاش موفقیت آمیز نیست؛ زیرا شیوه طرح اندازی روایی طبری و الگویی که در حذف یا برجسته سازی رویدادهای پاره روایت بالا به کار برده مواضع ایدئولوژیک او را آشکار می سازد. آنچه ما را بدین مهم رهنمون می کند دلالت هایی است که نقش گزینشگر مورخ در منطق تفکر تاریخی دارد. بر این اساس مورخ تنها با تصمیم به ترک یک یا چند مورد از حقایق فراروی خود می تواند روایتی جامع درباره گذشته بر سازد. بدین ترتیب گزارش مورخ از ساختارهای تاریخی نه توسط آنچه در روایت می گنجد، بلکه به واسطه آنچه از قلم می اندازد است که صورت بندی می شود. در این شکل از برجسته سازی و از قلم انداختن، توالی رویدادها به گونه ای تنظیم می شود تا معنای از پیش موجود در ذهن مورخ به صورت باور پذیر در اختیار مخاطب قرار گیرد.

طبری در پاره روایت بالا به همین ترتیب عمل کرده است. به گونه ای که توالی رویدادهای روایت صرفاً بر برجسته سازی کنش ها و گفتارهای موفق عباسی تأکید دارد و اقدامات و کنش هایی که می تواند بر عاملیت صاحب الزنج دلالت کند امری حاشیه ای تلقی شده و از روایت حذف شده است. افراط طبری در این رویکرد چنان مشهود است که خوانش پی رفت<sup>۲۲</sup> این روایت تصویری کاملاً منفعل و تسلیم از رهبر جنبشی ترسیم می سازد که به مدت ۱۵ سال پایه های قدرت خلافت عباسی را لرزاند. نقطه پایانی روایت تاریخ الرسل و الملوک از نبرد صاحب الزنج و موفق عباسی نیز بر این خوانش ایدئولوژیک و سنت گرایانه محمد بن جریر طبری دلالت می کند. طبری در انتهای روایتش از چگونگی شکست صاحب الزنج اشعاری نقل می کند که ناظر بر مرگ صاحب الزنج و پیروزی های موفق است. اشعار مزبور بدین ترتیب است:

«ای زاده خلیفگان خاندان هاشم که مردم را مشمول تفضل می کردند و دشمن خویش را از حریم می راندند و به روز نبرد نشان دار بودند. شاهی که دین را از پس کهنگی تجدید کرد و اسیران را از بندها رهایی داد. تویی که از صولت زمانه پناهگاه کسانی و هر صاحب رغبتی به سؤال سوی وی می شود. ای بخشنده آرزوها و عمرها آتش های نفاق را که بالا گرفته بود خاموش کردی. ای زاده خلیفگان! که عزم درست داری و دامن پاک، از دین برون شدگان را نابود کردی که حیرت زده شدند و زوال خویش را به یقین بدانستند. عزیمت های رأی دوراندیش را همانند باران بر آنها باریدی که دل هایشان را از هول آکنده کرد. وقتی پلید ملعون طغیان کرد با شمشیر تیز و نیزه رسا آهنگ وی کردی و او را با رگ ها و مفصل های بریده رها کردی که پرندگان در اطراف وی «به رفت و آمد بود و او به سبب اعمالی که کرده بود با زنجیرهای سنگین سستی زای به قعر جهنم و آتش آن سرازیر بود. دین را با کشتن کسی که با آن مکاری می کرد رونق دادی و از قاتل کودکان رهانیدی» (طبری، ۱۳۷۵: ۶۶۲۲/۱۵-۶۶۲۰)

دریافت دلالت های ایدئولوژیک این اشعار منوط به در نظر گرفتن این نکته است که پایان هر روایت آغاز آن را مشروط می سازد و معنای هر روایت وابسته به پیامدهای آن خواهد بود. بر این اساس بسیاری از روایت ها دارای تعیین غایت شناختی هستند؛ یعنی به جای اینکه برخی رویدادها به دلیل رویدادهای پیشین رخ دهند، برخی رویدادها به این علت رخ می دهند که رویدادهای بعدی باید حتماً باید رخ دهند. بر اساس این منطق هر عنصر یا واحد روایت را باید بر پایه ویژگی کارکردی اش توضیح داد. به این ترتیب بخش پایانی هر روایت بر سایر واحدها و عناصر روایت سلطه یافته و حضور این واحدها در روایت را تبیین می کند (پرینس، ۱۳۹۵: ۱۶۲). از این تحلیل چنین بر می آید که طبری پیش از طرح اندازی روایی جنبش زنگیان غایتی اخلاقی را مدنظر داشته و لذا روایت خود از جنبش زنگیان را به گونه ای طرح اندازی نموده تا به این غایت و نتیجه مطلوب برسد. بر این اساس پایان روایت طبری راهی

<sup>22</sup>. Sequence

برای نسبت دادن ارزش به رویدادهای جنبش زنگیان و ارائه روایتی فهم‌پذیر است؛ روایتی فهم‌پذیر که هدف و غایت آن طرح سنت‌گرایی به‌عنوان راهبرد عبور از بحران‌های جهان اسلام بود. در این طرح خلفای عباسی به‌منزله ریسمانی انگاشته شده که تمسک بدان مسلمانان را به عصر طلایی جهان اسلام بازمی‌گرداند و با اطاعت از آن‌ها گذار از بحران‌های جهان اسلام امکان‌پذیر می‌شود. طبری این راهبرد را پیش از طرح‌اندازی روایی جنبش زنگیان و همچون غایتی مطلوب فراروی خود نهاده بود.

### نتیجه

اگر بپذیریم که فهم انسان مسلمان از سنت و هویت اسلامی برساخته‌ی روایت‌هایی است که مورخان از حیات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جهان اسلام ارائه می‌کنند، در آن صورت باید اذعان کرد که تاریخ‌نگاری اسلامی نقشی بی‌بدیل در صورت‌بندی نظم گفتمانی جهان اسلام دارد. با عنایت به این نقش است که مورخان مسلمان از نظم گفتمانی حاکم بر بافتار تاریخی خود تأثیر پذیرفته و بازنمایی رویدادهای تاریخی را به ابزاری برای برآورده ساختن آرمان‌های گفتمانی و ایدئولوژیک خود تبدیل کردند. جنبش صاحب‌الزنج یکی از این رویدادهای تاریخی بود که با توجه به تأثیری که در بحران‌های قرن سوم هجری داشت، موضوع روایت‌پردازی‌های ایدئولوژیک محمد بن جریر طبری قرار گرفت و از فضای گفتمانی جهان اسلام طرد شد. با عطف نظر بدین مهم نگارنده درصدد بازاندیشی این جنبش و پاسخ بدین پرسش برآمد که نظم گفتمانی قرن سوم و به‌تبع آن چشم‌انداز کلامی طبری چه تأثیری در طرح‌اندازی روایی جنبش زنگیان داشت. روایت‌شناسی گزارش طبری از نبرد صاحب‌الزنج و الموفق‌بالله عباسی و بازشناسی نظم گفتمانی حاکم بر پیکره‌بندی روایی او راهبردی بود که نگارنده جهت پاسخ بدین پرسش به کار گرفت.

کاربست روش مزبور ما را بدین نتیجه رهنمون کرد که بحران‌های اجتماعی و سیاسی عصر دوم خلافت عباسی موجب نظم‌ی اجتماعی و گفتمانی شد که تسلط ترکان بر مناسبات قدرت، شکل‌گیری حکومت‌های گریز از مرکز، بحران‌های اجتماعی و اقتصادی جهان اسلام، نزاع‌های کلامی و فرقه‌ای، قدرت‌گیری جریان‌های شیعی، شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی مهم‌ترین مؤلفه‌های آن را تشکیل می‌داد. سنت‌گرایی پاسخی بود که غالب اندیشه‌وران مسلمان برای عبور از این وضعیت متزلزل سیاسی و اجتماعی پیشنهاد می‌کردند. در این گفتمان اطاعت از خلیفه وقت عباسی و تن دادن به باورداشت‌های اهل حدیث راهبردی انگاشته می‌شد که به یاری آن گذار از بحران‌های خلافت و بازیابی عصر طلایی اسلام امکان‌پذیر می‌نمود. طبری از برجسته‌ترین اندیشه‌وران سنت‌گرایی بود که به الزامات این گفتمان تن داد و با استناد بدان به طرح‌اندازی روایی نبردهای زنگیان، که مهم‌ترین جنبش معارض خلافت عباسی بود، پرداخت. نگارنده به‌منظور مدلل ساختن این ادعا به روایت‌شناسی گزارش طبری پرداخت و پرده از دلالت‌های ایدئولوژیک روایت طبری از نبرد الموفق‌بالله و صاحب‌الزنج برگرفت.

تحلیل مزبور ما را بدین نتیجه رهنمون کرد که طبری، برخلاف ادعایش در مقدمه تاریخ‌الرسول و الملوک، از دخالت عقلا نیت سنت‌گرایانه‌اش در طرح‌اندازی روایی نبرد الموفق و صاحب‌الزنج خودداری نکرده و ضمن چشم فرو بستن بر انگیزه‌ها و دلایل صاحب‌الزنج از قیامش، تصویری منفور از او و زنگیان ترسیم نمود. در این میان کاربرد تعابیر خصمانه در مورد صاحب‌الزنج، ایفای نقش یک راوی مداخله‌گر در روایت‌پردازی نبردهای زنگیان، لحن و زاویه دیدی که بر محوریت کنش‌های الموفق و نادیده گرفتن صاحب‌الزنج دلالت می‌کند، توصیف منفی و مستقیم از شخصیت صاحب‌الزنج در برابر شخصیت‌پردازی غیرمستقیم و مثبت از الموفق‌بالله، گزارش تفصیلی رویدادهای حالت‌محور نبردها که منتهی به کاهش سرعت روایت جنبش زنگیان در نسبت با سایر بخش‌های تاریخ‌الرسول و الملوک شده و نقطه پایانی روایت که الموفق را دست‌خدا بر روی زمین و صاحب‌الزنج را دشمن

دین خدا معرفی می‌کند، به منزله سایر تکنیک‌های طرح‌اندازی روایی معرفی شد که پرده از ماهیت پردکننده روایت طبری و گرایش‌های سنت‌گرایانه او برمی‌دارد.

## منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۱)، *الکامل*، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۷۵)، *مقدمه*، ترجمه محمدپروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۳)، *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن طباطبا، محمد بن علی (۱۳۶۰)، *تاریخ فخری*، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن‌کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷)، *البدایة و النهایة*، جلد ۱۱، بیروت: دارالفکر.
- احمد‌العلی، صالح (۲۰۰۶)، *علی بن محمد صاحب‌الزنج و دولته المهزوزة*، بنگازی: دارالمدار السلامی.
- آژند، یعقوب (۱۳۶۴)، *قیام‌زنگیان*، تهران: کتاب‌های شکوفه وابسته به انتشارات امیرکبیر.
- بارت، رولان؛ تدوروف، تزوتان؛ پرینس، جرالده (۱۳۹۴)، *درآمدی بر روایت‌شناسی*، ترجمه هوشنگ رهنما، تهران: هرمس.
- پرینس، جرالده (۱۳۹۵)، *روایت‌شناسی؛ شکل و کارکرد روایت*، ترجمه محمد شهباز، تهران: انتشارات مینوی خرد.
- دینوری، ابن قتیبه (۱۳۸۰)، *امامت و سیاست*، ترجمه سید ناصر طباطبایی، تهران: ققنوس.
- روزنتال، فرانتس (۱۳۶۵)، *تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام*، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: موسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵)، *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۹۳)، *التبصیر فی معالم‌الدین*، چاپ شده در طبری‌پژوهی، ویرایش محمدحسین ساکت، تهران: خانه کتاب.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۹۳)، *صریح‌السنة*، چاپ شده در طبری‌پژوهی، ویرایش محمدحسین ساکت، تهران: خانه کتاب.
- طقوش، محمدسهیل (۱۳۸۰)، *دولت عباسیان*، ترجمه حجت‌الله جودکی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- کرمر، جونل (۱۳۷۵)، *احیای فرهنگی در عهد آل بویه؛ انسان‌گرایی در عصر رنسانس اسلامی*، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کرون، پاتریشیا (۱۳۸۹)، *تاریخ اندیشه‌ی سیاسی در اسلام*، ترجمه‌ی مسعود جعفری، تهران: سخن.
- کنان، شلومیت ریمون (۱۳۸۷)، *روایت داستانی؛ بوپتیقای معاصر*، ترجمه ابوالفضل حری، تهران: انتشارات نیلوفر.
- کوری، مارک (۱۳۹۷)، *نظریه روایت پسامدرن*، ترجمه آرش پوراکبر، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- گوتاس، دیمیتری (۱۳۸۱)، *تفکر یونانی و فرهنگ عربی*، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- مانزلو، آلن (۱۳۹۴)، *واساخت تاریخ*، ترجمه مجید مرادی سه‌ده، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.



- متحده، روی (۱۳۹۴)، تاریخ اجتماعی ایران در عصر آل بویه؛ وفاداری و رهبری در ادوار آغازین جامعه‌ی اسلامی، ترجمه محمد دهقانی، تهران: نشر نامک.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۹۶)، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۶۵)، التنبیه و الإشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ممتحن، حسینعلی (۱۳۶۷)، پیشگویی‌های استوار و راستین حضرت علی در باب نهضت صاحب‌الزنج، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- نادری، نادر (۱۳۸۴)، برآمدن عباسیان، ترجمه عبدالحسین آذرنگ و نگار نادری، تهران: سخن.
- وایت، هایدن (۱۳۸۹)، متن تاریخی به‌مثابه فرآورده ادبی، چاپ‌شده در تاریخ و روایت، ترجمه جلال فرزانه دهکردی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- هاجسن، مارشال (۱۳۶۹)، فرقه اسماعیلیه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- یعقوبی، ابن‌واضح (۱۳۷۱)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- یورگنسن، ماریان؛ فیلیپس، لوتیز (۱۳۹۲)، نظریه و روش در تحلیل گفتمان، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.